۷۹. رؤیت هلال (۱۴۰۴/۰۳/۱۱)

سال تحصیلی (۱۴۰۴-۱۴۰۳) - یکشنبه،۱۱خرداد۱۴۰۴ موضوع:تواتر عشر نزد کاشف الغطاء.

- پیش‌گفتار(چکیده)
- توضیحی در مورد کلمه کتاب و عدد هفت در احادیث
- اصل عباد بن یعقوب رواجنی
- جزیره خضراء در کتاب الذریعه
- تعبیر «کلما نجم ناجم» در تاریخ مدینة دمشق
- شخصیت محوری امامت نزد زیدیه؛ «خرج بالسیف»
- جلالت علمی مرحوم کاشف الغطاء
- تاملی در تعبیر کاشف الغطاء در «ليس مذهبنا أقلّ وضوحاً من مذهب الحنفيّة»
- وضوح قرائات نزد کاشف الغطاء
- اعتقاد کاشف الغطاء به تواتر عشر
- استناد مورد تأمل علامه عسکری به «ان هذان لساحران»

پیش‌گفتار(چ‌کیده)

موضوع اصلی:
مسائل متفرقه باقیمانده.

موضوعات فرعی:
توضیحی در مورد کلمه کتاب و عدد هفت در احادیث، اصل عبّاد بن یعقوب رواجنی، جزیر خضراء د الذریعة، فرق زیدیه با امامیه در اعتقاد به امام، جلالت علمی شیخ جعفر کاشف الغطاء، تاملی در تعبیر شیخ جعفر به اینکه مذهب ما وضوحش کمتر از حنفیه و شافعیه نیست، وضوح تواتر قرائات عشر در کلام شیخ جعفر، قرائات نزد مرحوم آقای عسکری و تاملی در کلام ایشان

توضیحی در مورد کلمه کتاب و عدد هفت در احادیث

شاگرد: ببخشید چون خارج از کلاس نیست این سؤال را می پرسم: در حدیثی فرموده اند:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: لَا يَكُونُ شَيْ‌ءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ إِلَّا بِوَجْهٍ الْخِصَالِ السَّبْعِ بِمَشِيئَةٍ وَ إِرَادَةٍ وَ قَدَرٍ وَ قَضَاءٍ وَ إِذْنٍ وَ كِتَابٍ وَ أَجَلٍ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَقْدِرُ عَلَى نَقْضِ وَاحِدَةٍ فَقَدْ كَفَرَ[1]» در مورد این کتاب که‌ه اینجا فرموده اند اگر ممکن است توضیحی بفرمایید.

استاد: البته این روایت چون در کافی ِشریف آمده در مرآةالعقول، بحارالانوار و شروح مختلف ِ کافی در موردش حرف زده اند. از ملکات ذهن شریفتان این باشد که تا یک روایت می شنوید ببینید کجاست مثلاً اگر در کافی باشد می بینید که فوری می توانید بروید مرآةالعقول را نگاه کنید. این چیزی مهمی است که آدم گاهی غافل می شود. اما اینکه منظور از کتاب در این حدیث چیست و اینها خب اذا اجتمعا افترقا. گاهی ممکن است در جایی کتاب بکار برود بمعنای قضا و قدر باشد اما در این روایت شریفه چون هفت تا اجتماع کرده اند این کتاب با بقیه فرق می کند. لکل أجلٍ کتاب؛ یکی از مهمترین واژه های تفسیری و قرآنی واژ کتاب است. شاید چندبار دیگر هم م عرض کرده ام، استاد در کلاسشان همین حدیث را خواندند بعداً هم توضیحاتی دادند زمینه اش فراهم شد در ذهن من که رفتم سراغ همین واژ کتاب، الی الآن اینطوری است که دلنشین ترین واژ تفسیری که جذابیت برای ذهن مثل من ِطلبه دارد همین واژه کتاب است. عجایب است واژه کتاب در آیات شریفه، من دفتری هم دارم اینها را یادداشت کرده ام، شاید قبلاً هم عرض کردم که خیلی مضمون، عالی است. خلاصه اش را عرض کردم ان شاء الله مراجعه اش با خودتان.

شاگرد: آیا ارتباطی هست بین عدد هفت در اینجا با آن عدد هفت که می فرمودید؟

استاد: بله بله حتماً. امیرالمؤمنین صلوات الله علیه وقتی لیلة القدر را بیان کردند لیلة القدری که قرآن در آن نازل شده این تعبیری کمی نیست، لیلة القدر با نزول قرآن جوش خورده در روایات الغارات وقتی حضرت خواستند توضیح بفرمایند لیلة القدر را در اوّلش فرمودند یک چیزی راجع به لیلة القدر به تو می گویم «تکون أعلم اهل بلادک بلیلة القدر» یعنی یک چیزی می خواهم بگویم که اگر بفهمی، البته راوی می گفت که من نمی فهمم، ولی خب حضرت فرمودند، شروع کلامشان این بود که: «إنّ‌الله فرد یحبّ‌الوتر فرد اصطفی الوتر فأجری جمیع الاشیاء علی سبعة» ، شما می خواهید توضیح لیلة القدری بدهید که با نزول قرآن جوش خورده، حضرت رفتند سراغ تکوین: فأجری جمیع الاشیاء علی سبعة، هفت تا آیه خواندند، شاید چند جلسه را ما همین روایت را بحث کردیم قبلاً، خیلی روایت عالی است. علامه مجلسی هم همین روایت را از الغارات در باب اعمال لیلة القدر بحارالانوار آورده اند.

[1] كلينى، محمد بن يعقوب بن اسحاق، الكافي (ط - الإسلامية)، ٨جلد، دار الكتب الإسلامية - تهران، چاپ: چهارم، ١۴٠٧ق.)؛ ج 1 ؛ ص ١۴٩

اصل عباد بن یعقوب رواجنی

تذکر چند نکته:

چند نکته‌ی کوتاه هست. فقط اشاره می‌کنم. از عبّاد بن یعقوب رواجنی العُصفری صحبت داشتیم. دیدم شیخ در فهرست دیدم که می‌گوید ایشان عامی المذهب است. خیلی عجیب است. رجالیین در وصفش آورده‌اند. فقط اشاره می‌کنم و رد می‌شوم. کتاب الاصول الستة عشر معروف است. شانزده اصل روائی است که قبلاً مرحوم آقای مصطفوی صاحب «التحقیق» آن اوائلی که تازه به قم مشرف شده بودیم چاپ کرده بودند. در مقدمه آن فرموده بودند من فعلاً وقت تحقیق اینها را ندارم، فعلاً چاپ می‌کنیم و بعدی های تحقیق کنند. بعد هم این آقایان أعزّه اصول ستة عشر را چاپ کردند. شانزده اصل روائی در یک مجموعه نزد مرحوم علامه مجلسی، مرحوم نوری بوده است. یکی از اصول ستة عشری که اینجا هست، اصل عُصفری است؛ عبّاد بن یعقوب رواجنی. در مقدمه هم محققین کتاب چند صفحه راجع به رواجنی صحبت کرده اند. در نرم‌افزار هم چاپ جدید آن هست.

شاگرد: مؤلف اصول ستة عشر چه کسی است؟

استاد: شانزده نفر هستند. شانزده اصل برای شانزده نفر از رواة بزرگ است که خیلی ذی قیمت است. علی ای حال پی جویی آن برای خود شما باشد.

جزیره خضراء در کتاب الذریعه

نکته ی دیگر راجع به جزیره خضرا است که در جلسات قبل صحبت شد. همان روز یکی از آقایان مطلبی را از کتاب مرحوم آشیخ بزرگ تهرانی ارسال کردند، از کتاب طبقات اعلام الشیعه آورده بودند. عباراتی بود که گفته بودند جزیره خضراء خیالی است، رمانتیک است و اینها، مثل تعلیقه بحار که گفته بودم، هم در الذریعه فی الجمله و هم در طبقات بیشتر هست؛ میدانید که پسر ایشان حسابی اضافه کرده است. در متن ایشان اضافه کرده است. لذا عباراتی که ایشان در آن جا آوردهاند، لینکی گذاشتهام و عکس های دست خط آشیخ آقا بزرگ را در آن جا آورده. این هایی که بعداً آمده برای پسرشان است. رویکرد و شرح حال پسر ایشان هم که معروف است. علی ای حال این برای آقا بزرگ نیست.

شاگرد: نکته پسر ایشان چیست؟

استاد: معروف است. مثلاً حزب توده و اینطور چیزها، شاید خود ایشان هم مصاحبه کرده و بعضیها را گفته و بعضیها را در کرده است. من نمیخواهم نسبت بدهم، این هایی که معروف است را میگویم. سه-چهار بردار بودند. آن چهارمی اینطور نیست ولی برای آن سه تا این حرفها مطرح است. اگر بزنید شرح حالشان سریع میآید. علی ای حال این پسرها در چاپ این کتابها عباراتی را از خودشان دارند.

تعبیر «کلما نجم ناجم» در تاریخ مدینة دمشق

نکته دیگر؛ دیروز گفتم در تاریخ مدینة دمشق ابن عساکر آمده، «کلما نجم ناجم». بعد دیدم «طلع طالع» است. نمیدانم ذهن من از کجا اینطور رفته. چون «نجم» بهمعنای گیاه میآید. «وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ»[1]؛ «نجم» در اینجا بهمعنای ستاره نیست. «نجم» بهمعنای گیاه است. حالا اینکه چطور در ذهن من آمده، جایی برخورد کرده بودم یا نه، علی ای حال «نجم» بهمعنای «ظهر» و «طلع» هست. اما آن جا دارد «طلع طالع». «طلع» هم همینطور است. طلوع نجم هم بالا آمدن آن است. وقتی گیاه از زیر زمین در میآید، «طلع» برای آن صدق میکند. پس این را هم تذکر بدهم.

---

[1] الرحمن ۶

شخصیت محوری امامت نزد زیدیه؛ «خرج بالسیف»

نکته دیگر هم این است؛ قبلاً راجع به زیدیه گفتم روی اینکه امامی مفترض الطاعة داشته باشیم، حساسیت بود. بعد روایت را نگاه کردم. نکته ی مهمی در بر دارد. من از حافظه گفتم. نکته ی مهم آن این است: الآن نمیدانم کتابهای زیدیه روی این نکته تأکید دارند یا نه؟ ظاهر حرفشان که همین است. آن روایت کافی که منظره جناب زید را با مؤمن الطاق ذکر میکند، نکته اش این است: آنها میگویند بعد از پیامبر خدا یک امام بعینه و مفترض الطاعة از ناحیه خدا نداریم. حتی مؤمن الطاق گفت پدر شما علی بن الحسین علیهالسلام چه؟ ایشان که مفترض الطاعة بعینه بودند. این خیلی مهم است. این همان چیزی است که جلوتر عرض کردم. اگر بخواهید در یک کلمه مختصات عقیده شیعه را بگویید؛ امامیه و شیعه شخص محور هستند. نه شخصیت محور. یعنی شیعه میگوید امامت دوازده امام از ناحیه خدا تعیینشده است. شخص محور است. یعنی ما به وسیله نص با شخص کار داریم، نه با یک منصب. این خیلی اهمیت دارد. آن حدیث این را میرساند. ظاهراً الآن هم میگویند. میگویند چه زمانی واجب الطاعه میشود؟ آن وقتی که «خرج بالسیف». اگر خروج به سیف کرد و دعوت کرد، آن وقت واجب الاطاعه میشود. فلذا آن منظره پیرامون این بود. ایشان میگفت حتی پدر من امام زین العابدین بعینه مفترض الطاعه نبود. بردار من امام باقر بعینه مفترض الطاعه نبودند. این کلمه «بعینه» منظور من است. این هایی که گفتم برای «مفترض الطاعه» نیست. برای «مفترض الطاعه بعینه» است. «بعینه» یعنی منصوص از طرف خدا است که خداوند او را بر همه خلائق واجب الاطاعه کرده، حال بهصورت رسمی میخواهد امام باشد یا نباشد. این خیلی اهمیت دارد.

شاگرد: ظاهراً زیدیه امام حسن و امام حسین را قبول دارند. میگویند چون نص داریم که «سیدا قاما او قعدا»....

استاد: در همان روایت اینها هست. من وارد نشدم. خلاصه برای امام سجاد علیهالسلام چه میگویید؟ جناب زید برای پدرشان چه گفت؟ امام سجاد مفترض الطاعه بودند یا نبودند؟ منظورم این است. آن قبلی ها درست است؛ راجع به امیرالمؤمنین حرفی دارند. توضیح میدهند. بعد برای سبطین هم میآورند. در آن حدیث هست. وارد نشدم تا طول نکشد. فقط برای کلمه «بعینه» گفتم. آنها میگویند ما مفترض الطاعة بعینه نداریم، شخصیت است. «کل هاشمی قرشی علوی خرج بالسیف فهو مفترض الطاعه». بهخاطر خروج به سیف و امام شدنش است. این هم نکتهای بود که گفتم عرض کنم؛ کلمه «بعینه» است. لذا جلوتر عرض کردم که مرحوم صدوق در مقدمه کمال الدین فرمودند اشد الناس بر علیه امامیه، همین زیدیه هستند. از این فرمایش شیخ صدوق معلوم میشود که از نظر بحثهای کلامی و درگیریهای میدانی بحث خیلی داغ بوده است. «هي أشد الفرق علينا»[1].

---

[1] كمال الدين و تمام النعمة، ج۱، ص: ۱۲۶

جلالت علمی مرحوم کاشف الغطاء

حال به ادامه بحث دیروز بیاییم. نسبت به هر کدام از اینها فرمایشی دارید ارسال کنید. دیروز عبارت جناب کاشف الغطاء را خواندم. دنبال این بحث بود که علماء در قرن چهارم کتابها ر تصفیه کردهاند و مرحوم شیخ دوباره در تهذیب و استبصار اینها را دوباره احیاء کردهاند. در شاهدی بر علیه این حرف از کتاب عدة الاصول جناب شیخ الطائفه مطلبی را ارسال کرده بودند. شیخ فرموده بودند این روایاتی که من در تهذیب و استبصار آوردهام واقعاً بین طایفه مختلف فیه هست. تصفیه نشده است. قائل دارد. علی ای حال شیخ مفصل فرمودهاند. حتی تا اینجا رسیدهاند و فرمودهاند این اختلاف به قدری زیاد است که از اختلاف ابوحنیفه و شافعی بیشتر میشود. البته نه بین خود حنفی ها. بلکه بین شافعیه و حنفی ها. چرا این را فرمودند؟ دیدی وقتی عالم میخواهد شواهد جمعآوری کند و بیان علمی بیاورد، اینطور میگویند. ایشان میخواستند بگویند عمل به خبر واحد جایز است. حرام نیست. غیر مشروع نیست. این را شاهد آوردند. گفتند این همه روایات داریم، این همه مفتین غیر امامیه اختلاف کردهاند، اما یک نفر نگفته چون اینها به روایات واحده عمل کردهاند فاسق هستند. اصلاً کسی این را نگفته است. پس استدلال ایشان بر عدم تفسیق فقها یک دیگر را در اینکه بهخاطر خبر واحد فتوا دادهاند و به آن عمل کردهاند، این عدم تفسیق دال بر جواز عمل به خبر واحد است. شیخ میخواستند این را بفرمایند.

دنبال فرمایش ایشان مطلب بعدی بود. ایشان فرموده بودند نه، به یک بیانی میتوانی بگوییم که روایات در قرن چهارم تصفیه شده، به این معنا که یک مسلماتی از فقه اهل البیت علیهمالسلام هست. طایفه امامیه اینها را میدانستند. کتب روائی را از روایاتی که با این پیکره مخالف است، تصفیه کردند. در ادامه توضیح از مرحوم آشیخ جعفر کاشف الغطاء عبارتی را آوردند. دیروز در پایان مباحثه آن را خواندم. عبارت در کشف الغطاء، جلد اول، صفحه پانصد و چهارده است؛ «البحث السادس والأربعون ينبغي للفقيه ...».

در مورد کتاب کشف الغطاء؛ ایشان بهخاطر همین کتاب کاشف الغطاء شدهاند. در مقدمه طبع قدیم یک اضافهای دارد. ولی در طبع جدید در پاورقی بردهاند. در طبع قدیم دارد که پسرم موسی مرتب به من میگفت که یک کتابی با این خصوصیات بنویسم. وقتی هم اسم پسرشان را میبرند، میگویند: «سألني ولدي الطاهر المطهر، قرة عيني و مهجة فؤادي موسى بن جعفر أطال الله تعالى بقاءه، و **جعلني ليكون خلفا لي فداءه**»[1]! خیلی جالب است. دور مَعی که میگویند است. چرا شما فدای آقا موسی میشوید؟ «جعلنی لیکون خلفا لی فداءه»؛ خدا من را فدای پسرم بکند تا خلف من باشد. تعبیر قشنگی است. ولی ظاهراً در طبع جدید در پاورقی رفته است.

میگویند پسرم از من این کتاب را میخواست، ولی نمیشد؛ آن محیط و اینها. تا اینکه به ایران آمدم و بعد دیدم اینجا مجال هست. فضای خیلی مناسبی است. بعد کتاب را نوشتند و به فتحعلی شاه هدیه کردند. خب راجع به خصوص فتحعلی شاه هم مطالب مهمی هست. زمان فتحعلی شاه زمان خیلی خاصی است. ایشان در کتاب جهاد کشف الغطاء به فتحعلی شاه اجازه جهاد میدهند. مطالبی هم که برای اخباری ها بود. میرزا محمد سرابغ فتحعلی شاه آمده بود و بعد ایشان آمدند.

کشف الغطاء قضایای خیلی مفصلی دارد. خصوصیتی که کشف الغطاء دارد شرح متن نیست. تصنیف خودشان است، در سه بخش. بخش اول، اصول دین و عقائد است. حتی به امامت واردمی‌شوند و مثالب و فضایل را می‌گویند. بخش دوم کلیات است. چیزهایی که یک عالم در عقائد نیاز دارد بخش اوّل، چیزهایی که یک عالم در درک کلیات نیاز دارد بخش دوم است، بخش سوم کشف الغطاء هم فروعات است. از این نظر این کتاب عال العال است. ولو تمام نشده است.

---

[1] كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء (طبع جديد)، ج۱، ص: ۴۳

تاملی در تعبیر کاشف الغطاء در «لیس مذهبان أقلّ وضوحاً من مذهب الحنفیّة»

در بخش دوم، البحث السادس و الاربعون تا پنجاه و خرده ای بحث است. بحث چهل و شش‌مش این بحث ما است:

> **البحث السادس والأربعون**
>
> **ينبغي للفقيه إذا حاول الاستدلال على مطلب من المطالب الفقهيّة أن يتخّذ الأدلّة الظنّيّة من الأخبار وغيرهامن الطرق الشرعيّة الظنيّة ذخيرة لوقت الاضطرار وفقد المندوحة ؛ لأنّه غالباً غنيّ عنها بالآيات القرآنيّة ، والأخبار المتواترة المعنويّة ، والسيرة القطعيّة المتلقّاة خلفاً بعد سلف من زمان الحضرة النبويّة والإماميّة إلى يومنا هذا.**
>
> **وليس مذهبان أقلّ وضوحاً من مذهب الحنفيّة ، والشافعيّة ، والحنبليّة ، والمالكيّة ، والزيديّة ، والنواوسيّة ، والواقفيّة ، والفطحيّة وغيرهم ؛ فإنّ لكلّ طائفة طريقة مستمرّة يتوارثونها صاغراً بعد كابر ، بل أهل الملل ممّن عدا المسلمين على بُعد عهدهم عن أنبيائهم الماضين لهم طرائق وسيَر يمشون فيها على الأثر ، والا يصغون إلى إنكار من أنكر.**
>
> **فما أدري وليتني علمت أنّه ما السبب وما الباعث في أنّ بعض أصحابنا رضوان الله عليهم لم يزالوا ساعين في إخماد ضوء الشريعة الغرّاء ، وإثبات الخفاء في مذهب أئمّة الهدى! حتّى فتحوا للأعداء أكبر الأبواب ، ونسبوا أكابر فقهائنا إلى الخطأ ، وأبعدوهم عن الصواب ، وبعثوا على تجرّي الأطفال على فحول العلماء الذين لولاهم لم يعرف الحرام من الحلال ، وتلك مصيبة عامّة نسأل الله تعالى الوقاية منها.[1]**

«ينبغي للفقيه إذا حاول الاستدلال على مطلب من المطالب الفقهيّة ...»؛ اول سراغ قطعیات برود. چرا؟ چون فقیه به قدری قطعیات دارد که اگر به اینها مراجعه کند مطلب صاف می‌شود. نیازی نیست که آن را برای وقت ضرورت بگذارید. **«أن يتخّذ الأدلّة الظنّيّة من**

الأخبار وغيرها من الطرق الشرعيّة الظنيّة ذخيرة لوقت الاضطرار وفقد المندوحة ؛ لأنّ غالباً عنيّ عنها بالآيات القرآنيّة ، والأخبار المتواترة المعنويّة ، والسيرة القطعيّة المتلقّاة خلفاً بعد سلف من زمان الحضرة النبويّة والإماميّة إلى يومنا هذا... وليس مذهبنا أقلّ وضوحاً من مذهب الحنفيّة ، والشافعيّة».

این عبارت، عبارت خیلی عالی ای است. آن هم از مثل شیخ جعفر صادر شده است. دیدی شیخ اعظم انصاری، صاحب جواهر دارند، الاستاذ الاکبر، بعض الاساطین و ... . دستگاه شیخ جعفر معلوم است. حتی زمان خود سید بحر العلوم معروف است؛ سید در نجف سه بخش کرده بودند؛ فرموده بودند تدریس را من می‌کنم، فتوا را شیخ جعفر بدهد، نماز را شیخ حسین نجف بخواند. حتی معروف است؛ حاج آقا مکرر می‌گفتند. مرحوم آقای نائینی می‌گفتند از موارد رجوع استاد به شاگرد شاگرد، فرمایش وحید بهبهانی است. سید بحر العلوم کربلا مشرف بودند، به بیت استادشان وحید بهبهانی آمدند. سن وحید از نود بالا رفته بود. و یک شرح لمعه مختصری می‌گفتند. حاج آقا می‌فرمودند وقتی سید بحر العلوم وارد شد، خم شد زانوهای وحید را بوسید. وحید فرمود اگر حق استادی نبود، نمی گذاشتم. این عبارتی بود که حاج آقا از وحید نقل می‌کردند. بعد که نشستند و صحبتی کردند، علی القاعده ظهر قرار بود که سید همان جا باشد. وحید از سید پرسیدند، اگر در غذا کشمش باشد، شما اشکال می‌کنید ای نه؟ سید به استادشان عرض کرد که من اشکال می‌کنم، شیخ جعفر ما مشکلی ندارند. این را آقای نائینی نقل کرده‌اند. فوری وحید بهبهانی سر در اندرونی کردند و صدا زدند درست کنید. ظاهراً خود سید هم همان جا میهمان بودند. آقای نائینی می‌گفتند معلوم می‌شود استاد به شاگرد شاگردش رجوع کرده است. اگر این حدس من درست باشد، استاد خود آن شاگرد را هم به ارجاع داده است. البته سید فتوا نداده بود. اگر فتوا داده بود که ایشان نمی گفتند به خلاف فتوای خود عمل کند. گفت من اشکال می‌کنم. در لسان فقهاء تعبیر «اشکال می‌کنم» یعنی احتیاط وجوبی. الآن هم در رساله‌ها تعبیر «محل اشکال» است یعنی احتیاط وجوبی. خلاصه شیخ جعفر این جور بزرگ هستند. دیدم مرحوم شیخ اعظم انصاری هم فرموده بودند اگر کسی لطائف شیخ جعفر در کشف الغطاء را بفهمد، من به او اجازه اجتهاد می‌دهم.

اما علی ای حال در مباحثه ابتداء عبارت را می‌خوانیم و بعد تصورش می‌کنیم. بعد به تعبیر طلبگی من، برمی‌گردیم و سر به سر بحث می‌گذاریم. یعنی کلمه به کلمه آن را می‌رویم و برمی‌گردیم و سؤالاتی که به ذهن می‌آید را مطرح می‌کنیم. حالا همین مطلبی که ایشان در اینجا فرمودند یک سر به سر گذاشتن است. ایشان فرمودند: «فإنّ لكلّ طائفة طريقة مستمرّة يتوارثونها صاغراً بعد كابر»؛ اینها فتوای‌شان را می‌دانند. وقتی حاج آقا همین عبارت را در درس از ایشان نقل می‌کردند، می‌فرمودند حاج شیخ جعفر می‌گویند چطور حنفیه فتوای امام خودشان را می‌دانند، جعفریه و امامیه فتوای اهل البیت علیهم‌السلام را ندانند؟!

اما آیا واقعاً این جور است که حنفیه اینطور بودند؟ کار تمام شد؟ خود ابوحنیفه از روز اول دو شاگرد معروف دارد؛ شیبانی و ابویوسف. این دو خودشان اختلاف می‌کنند. اختلاف می‌شود بین شاگردانشان با استاد، بین خودشان از استاد. این جور نیست که بگویی‌م حنفیه همه چیز را می‌دانند! کجا می‌دانند؟! خود شافعی را ببینید. الامّ شافعی را ببینید. در جواهر هست، می‌گوید «احد قول الشافعی فی الامّ». وقتی خود شافعی دو قول دارد، حالا ما بگوییم معلوم است که همه چیز را می‌دانند؟! خب این اختلافات در خود آن‌ها از کجا می‌آید؟!

شاگرد: آن‌ها اجتهاد درون مذهب دارند. الزاماً ملتزم به نص شافعی نیستند. کلیاتی از شافعی را قبول کرده‌اند و حالا با آن کلیات اجتهاد هم می‌کنند.

استاد: نه، منظورم خود شافعی است. ایشان می‌گویند اینها نظر او را می‌دانند. می‌گوییم ما می‌دانیم که خود نظر او مختلف است. وقتی کسی خودش اجتهاد کند، مانعی نیست. من با فرمایش ایشان کار دارم.

شاگرد۲: به قرینه تناسب حکم و موضوع، منظور ایشان تک‌تک فروعات است؟ یا یک ساختار کلی از تفکرات اینها است؟

استاد: خب حرف من همین است که شما می‌خواهید چه بگویید؟! یعنی زدن آنها چه چیزی واضح است؟! یک کلیاتی واضح است؟ مثلاً از سنخ اصول فقه. یا نه، یک چیزهای شاخصی واضح است؟ مثلاً بگویند شاخص مذهب حنفی این است. مثل کسی که آمد و نماز خواند. دیگری گفت واقعا سؤال کنیم که ابوحنیفه این نمازی که او خواند را قبول دارد. شنیدید! کفش میته آورد و بعد هم چطور از نماز خارج شد. حاکم گفت ابوحنیفه واقعاً این نماز را قبول دارد؟! رفتند و سؤال کردند و گفتند بله. او دست از حنفی بودن برداشت. منطقه افغانستان و سیستان هنوز هم حنفی هستند. وقتی برای حاکم آن جا این را گفتند، او دست از حنفی بودن برداشت. مذهبی که این جور نماز را درست می‌داند، خلاف ارتکازی مسلم آن حاکم بوده است.

علی ای حال می‌خواهم عرض کنم باید تعیین کنیم که شما می‌خواهید چه بگویید؟ من از صاحب جواهر عبارتی می‌آورم؛ ایشان که درعین‌حال ایشان را این قدر بزرگ می‌دانند؛ شیخ جعفر در کشف الغطاء دو مطلب جانانه دارند. به بحث‌های ما هم مربوط می‌شود. ایشان محکم حرف می‌زنند. برای بحث‌های قبلی ما هم خیلی عالی است. اما ببینید صاحب جواهر چه می‌گویند. عبارت صاحب جواهر این است:

«ولقد تجاوز أستاذنا الاكبر في كشفه، فقال...»[2]. مرحوم کاشف الغطاء دو حرف دارند. صاحب جواهر عبارت را آورده است. مرحوم شیخ اعظم انصاری[3] هم آورده‌اند. یک جواب‌ٌ‌امّی هم از صاحب جواهر می‌دهند.

نمی‌دانم این نکته را عرض کرده‌ام یا نه، در کتاب الصلاتی که تازه چاپ شده، مرحوم شیخ انصاری بحث قرائات را دو بار آورده‌اند. دو بار نوشته اند. یکی همین صفحه سیصد و خرده ای که عرض کردم و دیگری صفحه پانصده و خرده ای است.

اینکه صاحب جواهر می‌گویند «تجاوز» و بعد می‌گویند «لکن قال بعد ذلک»، من می‌خواهم از عبارات خود آشیخ جعفر بخوانم تا شما ببینید فرمایش خود ایشان به چه صورت است. در کشف الغطاء، جلد سوم، صفحه صد و هفتاد و نه شروع می‌شود. من الآن می‌خواهم جلد سوم، صفحه صد و هشتاد را بخوانم. فرمودند:

---

[1] همان ص۲۱۴

[2] جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج۹، ص: ۲۹۹

[3] كتاب الصلاة (للشيخ الأنصاري)؛ ج۱، ص: ۳۶۷

وضوح قرائات نزد کاشف الغطاء

و يُعتبر في القراءة ما يُسمّى قراءة، و لا يجزي حديث النفس، و التقطيع، و الترديد، و نحوها ممّا يخرجها عن اسم القراءة. و لا يكفي إبراز المعنى بذكر مُرادفه، من عربي أو عجمي أو غيرهما. و تلزم المحافظة على الحروف بالإتيان بما يدخل تحت اسمها. و لا عبرة بالمخارج المقرّرة عند القرّاء، و إنّما المدار على المخارج الطبيعيّة، فلو خرجت عن الاسم كجعل الضاد و الظاء زاءً، و القاف غيناً، أو بالعكس؛ لمقتضى العجميّة، أو القاف همزة؛ لمقتضى الشاميّة، أو الظاء ضاداً، و بالعكس؛ لمقتضى العجميّة، أو اشتباه العربية، فَسَدَت و أُعيدت، أو أفسدت على وجه. (و في العجز يقوم العُذر، و لا يجب الائتمام، و مع القدرة و التقصير في التعلّم يجب ذلك) و المحافظة على الحركات و السكنات الداخلة في الكلمات، أو الإعرابيّة و البنائيّة ممّا يُعدّ تركه لحناً في فنّ العربيّة، فمتى بدّل، فقد أبطل القراءة، أو هي مع الصلاة، على اختلاف الوجهين. و لو وقف على المتحرّك، أو وصل بالساكن، أو فكّ المدغم من كلمتين، أو قصر المدّ قبل الهمزة أو المدغم، أو ترك الإمالة و الترقيق، أو الإشباع أو التفخيم أو التسهيل و نحوها من المحسّنات، فلا بأس عليه. و إبقاء همزة الوصل في الوصل زيادة مُخلّة، كما أنّ حذف همزة القطع فيه مُخلّ. و لا تجب معرفة قراءة القرّاء السبعة، و هم: حمزة، و عاصم، و الكسائي، و ابن كثير، و أبو عمرو، و ابن عامر، و نافع. و لا العشرة بإضافة يعقوب، و خلف، و أبي شعبة، و لا التجسّس عليها، و إنّما اللازم القراءة على نحو إعراب المصاحف، و قراءة الناس. و يجوز اتباع السبعة بل العشرة في عملهم لا في مذاهبهم، كاحتسابهم السور الأربع أرباعاً، و إخراج البسامل من جزئيّة القرآن أو السور. ثمّ لا يجب العمل على قراءتهم إلا فيما يتعلّق بالمعاني، من حروف و حركات و سكنات بنية أو بناء، و التوقيف على العشرة إنّما هو فيها. و أمّا المحسّنات في القراءة من إدغام بين كلمتين أو مدّ أو وقف أو تحريك و نحوها فإيجابها كإيجاب مقدار الحرف في علم الكتابة، و المحسّنات في علم البديع، و المستحبات في مذاهب أهل التقوى.

و لو أنّ مثل هذه الأُمور مع عدم اقتضاء اللسان لها من اللوازم، لنادى بها الخطباء، و كرّر ذكرها العلماء، و تكرّر في الصلوات الأمر بالقضاء، و لأكثروا السؤال في ذلك للأئمة الأُمناء، و لتواتر النقل؛ لتوفّر دواعيه.و مراعاة قراءة أُبيّ لا تخلو من رجحان؛ لما دل على أنّها توافق قراءة الأئمّة عليهم السلام؛ لقول الصادق عليه

> **السلام إن كان ابن مسعود لا يقرأ على قراءتنا فهو ضال، و إنما نحن فنقرأ على قراءة أُبي و تصفية الحروف لا عبرة بها، و كذا تمكينها، و إن توقف عليهما تحسينها، لكنّها سنّة. ثم القراءة متبعة، فتُبنى على الرواية دون الدراية، فلا تجوز القراءة باللّحن، و لا بما وافق العربيّة، و خالف السيرة المرعيّة. و تجوز القراءة مع الموافقة لأحد القراءات السبع، بل العشر كما مرّ. و عن الصادق عليه السلام أنّه قال إنّ ابن مسعود إن كان لا يقرأ بقراءتنا فهو ضالّ، و أمّا نحن فنقرأ على قراءة أُبي[1]**

«و يُعتبر في القراءة ما يُسمّى قراءة»؛ چرا من این بحث را انتخاب کردم؟ ایشان فرمودند زدن فقیه یک چیزهایی واضح است. ببینید برای ذهن یک فقیهی که میخواهد بگوید حنفیه و شافعیه و امامیه چه میگویند، واضحترش در محدوده اموری است که بسیار محل ابتلای مکلفین است. هر شبانهروزی صد بار میخوانند. دیگر بیشتر از این میشود؟! یعنی بگویند ذهن فقیه در محدوده اموری که مکلفین شبانهروز درگیر هستند، اگر فقیه یک چیزی میفهمد، دیگر دوباره به ادله ظنیه مراجعه کند؟! میخواهم بگویم أجلی فرد حرف شیخ جعفر، در اموری است که بسیار محل ابتلاء است. خود شیخ جعفر در دو مطلبی که بهشدت محل ابتلاء است، دو نظر متهوران عالی دادهاند. صاحب جواهر هم به همین خاطر میگوید «تجاوز... لکن قال».

«يعتبر في القرائة ما يسمى قرائة»؛ قرائت چه بحثی است؟ هر متشرعی شبانهروز در نماز با آن سر و کار دارد. میخواهد نماز واجب بخواند. توضیح میدهند، تا صفحه صد و هشتاد.

«تعتبر في القرائة المحافظة على الحركات و السكنات الداخلة في الكلمات»؛ در نماز باید حرکات و سکنات را دقیق بگویید. همچنین حرکات و سکناتی که برای اعرابیه بنائیه است که مربوط به حرف آخر است. **«فمتى بدّل، فقد أبطل القراءة، أو هي مع الصلاة، على اختلاف الوجهين»؛** نمازش هم باطل شده ای نه؟ دو وجه است.

حال مطلبی که صاحب جواهر را ناراحت کرده، این است: **«و لو وقف على المتحرّك»؛** مثلاً بگوید «الحمدُ» و توقف کند. مثلاً بگوید «الحمد لله رب العالمینَ» و وقف کند. وقف به حرکت کند. **«أو وصل بالساكن»؛** بگوید «الحمدْ رب العالمین». وصل به سکون کند. این جایز هست یا نیست؟ «او وصل بالساکن»، البته شاید منظورش آیه باشد. مثلاً «الحمد لله رب العالمینْ الرحمن الرحیم». فعلاً قدر متیقن همین است.

«أو فكّ المدغم من كلمتين»؛ ادغام در دو کلمه را فک کند. **«أو قصر المدّ قبل الهمزة أو المدغم»؛** مد واجب را ترک کند. **«أو ترك الإمالة و الترقيق، أو الإشباع أو التفخيم أو التسهيل و نحوها من المحسّنات، فلا بأس عليه»؛** اشکالی ندارند. یکی از موارد بسیار مهم در فک ادغام در کلمتین، یرملون است. خب ایشان میفرمایند اشکالی ندارد. این است که صاحب جواهر میگویند نمیتوانیم بگوییم همه اینها این جور جایز است. حاج آقا در جامع المسائل نظرشان روی اشکال بود. این اواخر وصل به سکون را تجویز کردند. وقف به حرکت عند الضروره را تجویز کردند. اما در یرملون نه. شاید روی همان احتیاطی که قبلاً داشتند بودند.

علی ای حال این یک فتوای مهم آقاشیخ جعفر است که تعبیر صاحب جواهر برایشان «لقد تجاوز» است. حال سؤال من این است: وصل به حرکت و اینها محل ابتلاء هست یا نیست؟ بسیار محل ابتلاء است. آشیخ جعفر میگویند لازم نیست. وقتی خواندید نماز اعاده نمیخواهد. بعد هم خودشان شاهد میآورند و میگویند اگر اینها لازم بود، خطاب و اینها همه میگفتند و تذکر میدادند که غلط

خواندی، برگرد و نماز را اعاده کن. برای اینها استدلال می‌آورند. در این استدلالات خیلی لطائف است. این یک مطلب مهم است. ایشان در محل ابتلاء می‌گویند نماز با این جور چیزها باطل نمی‌شود.

بعد می‌گویند: **«و لا تجب معرفة قراءة القرّاء السبعة»؛** وقتی نماز می‌خوانید لازم نیست بدانید این قرائتی که می‌خوانید قرائت حفص ای عاصم است. همین که نفس الامریت داشته باشد کافی است. مقدس اردبیلی هم در مجمع الفائده مفصل همین را صحبت کردند. چه بسا ایشان هم از همان مجمع الفائده در ذهنشان باشد.

«و هم: حمزة، و عاصم، و الكسائي، و ابن كثير، و أبو عمرو، و ابن عامر، و نافع. و لا العشرة بإضافة يعقوب، و خلف، و أبي شعبة، و لا التجسّس عليهما»؛ لازم نیست برود بگردد که کدام قاری چه گفته است. اسم اینها اصلاً لازم نیست. **«و إنّما اللازم القراءة على نحو إعراب المصاحف»؛** آن چه که در مصاحف اعراب کرده‌اند و در تخصص خودشان بوده، **«و قراءة الناس».**

حال به بحث اصلی می‌رسیم. اگر یادتان باشد، عرض کردم ده سال مباحثه قرائات طول کشید. حاصل آن ده سال برای ما به‌عنوان طلبه این جور شد: گویا برای ما واضح شد که حرف دو خبره در این فضا چقدر زیبا است. مضمون کلامشان این است که شهید اول رضوان الله علیه أعلمِ فقهای اصحابنا در علم القرائات است. دو خبره شهید ثانی و محقق ثانی بودند. عرض کردم این دو نفر، شهید اول را انتصار کردند. قبل از شهید اول، علامه و محقق و اینها قرائات سبع را می‌گفتند. عشر را قبول نمی کردند. می‌گفتند باید متواتر باشد و عشر مختلف است و معلوم نیست. شهید آمدند و گفتند چرا خدشه می‌کنید؟! «ثبوت تواتر العشر». پشت سر ایشان شهید ثانی و محقق ثانی هم فرمودند حق با شهید است. این را تأیید کردند. این برای ما خیلی مهم است. ابن جزری به شهید اول گفت «امامٌ فی النحو و الفقه و القرائة».

---

[1] كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء (ط - الحديثة)؛ ج۳، ص: ۱۷۹

اعتقاد کاشف الغطاء به تواتر عشر

از چیزهایی که برای بحث امروز ما خیلی جالب است، این است: جناب شیخ جعفر کاشف الغطاء عین شهید اول هستند؛ وقتی عبارت میآورند، برایشان واضح است که عشر محکم است. یعنی بعد از شهید اول که این دو بزرگوار ایشان را تأیید کردند، اول کسی که خدشه انداخت مقدس اردبیلی در مجمع الفائده بودند. همین جور به بحث تاب افتاد. تاریخش را بررسی کردیم. تابحال اینطور کلمات ایشان را با دقت نگاه نکرده بودم امروز با دقت دیدم گفتم عجب! این باید حتماً ذکر بشود. پس ما میتوانیم بگوییم یکی از فقهای امامیه که فتوای محکم دادند که عشر مجزی است و متواتر است و شکی در قرآنیت آن نیست، شیخ جعفر کاشف الغطاء است. این چیز خیلی جالبی است. با این دنباله که خودشان میگویند جزء متواترات و یقینیات و ... است.

«و يجوز اتباع السبعة بل العشرة»؛ محکم میگویند. **«في عملهم»**؛ یعنی هر چه قراء شنیدهاند و برای ما نقل میکنند، از آنها قبول میکنیم. **«لا في مذاهبهم»؛** مذهب قراء این است که یک حکم فقهی میگویند. ما کاری با آنها نداریم. بعد مثال هم میزنند. **«كاحتسابهم السور الأربع أربعاً»؛** سوره های ضحی و الم نشرح، فیل و قریش. آنها میگویند اینها چهارتا هستند. اگر در نماز هم بخوانید مانعی نیست. چهارتا سوره است. اما امامیه میگفتند اینها دو تا هستند. شما در نماز حق ندارید یکی را بخوانید. باید با هم بخوانید. **«و إخراج البسامل من جزئيّة القرآن أو السور»** که بحثش را کردیم.

«ثمّ لا يجب العمل على قراءتهم إلا فيما يتعلّق بالمعاني»؛ هم مرحوم شیخ اعظم و هم مرحوم صاحب جواهر «بالمبانی» دارند. اما هم کشف الغطاء چاپ قدیم و هم چاپ جدید «معانی» دارد. من بالای هشتاد در صد نقل صاحب جواهر و شیخ را درست میدانم. یعنی مقصود کاشف الغطاء، «مبانی» است. این کتاب چاپی از نسخه، «معانی» دارد.

شاگرد: مبانی به چه معنا است؟

استاد: حرف المبنا و حرف المعنا. حرف المعنا یعنی حرفی که معنا دارد. مثل باء که برای الصاق است. لام برای ملکیت است. یکی هم حرف المبناء است. یعنی حروفی که بناء کلمه را تشکیل میدهد. زیادة المبانی تدل علی زیادة المعانی. این «مبانی» یعنی حرف المبنا. در شرح کافیه بود. ادباء زیاد داشتند.

ایشان می فرمایند: **«من حروف و حركات و سكنات بنية أو بناء»**؛ بنیه یعنی صرف و بناء یعنی مبنی و معرب. **«و التوقيف على العشرة»**؛ نمیگویند سبعه، سبعه رفت کنار، می گویند: عشره. التوقیف علی العشرة یعنی حتماً باید اینها را اتباع کنید در عشره.

مطلبی که میخواهم به دنبالش بروید، این است: چه بسا ادامه فرمایش کاشف الغطاء در ذهن مرحوم صاحب جواهر نبوده است. صفحه دویست و نود و نه را نگاه کنید. اینکه در صفحه صد و هشتاد خواندم، دوازده صفحه جلو بروید. یعنی بحث قرائت صلات را با فروعات متعددة میفرمایند.

ات به اینجا می‌آیند. به به! حرفی می‌گویند که از شخصی مثل کاشف الغطاء با این جلالت کار را تمام می‌کنند بطور واضح. صفحه صد و نود و دو است. می‌فرمایند:

> **ثم القراءة متبعة، فتُبنى على الرواية دون الدراية، فلا تجوز القراءة باللّحن، و لا بما وافق العربيّة، و خالف السيرة المرعيّة. و تجوز القراءة مع الموافقة لأحد القراءات السبع، بل العشر كما مرّ. و عن الصادق عليه السلام أنّه قال إنّ ابن مسعود إن كان لا يقرأ بقراءتنا فهو ضالّ، و أمّا نحن فنقرأ على قراءة أُبيّ**[1]

«ثم القراءة متبعة»؛ اگر یادتان باشد: القرائه سنة متبعة، ای القرائه متبوعة. شیخ الطایفه در تبیان داشتند. اگر خواستید به دنبالش بگردید همه این واژه‌ها را به کار ببرید. شیخ جعفر توضیح واضحی می‌دهند و می‌فرمایند: **«ثم القرائة متبعة»**؛ یعنی قرائت نمازی که گفتیم سبع و عشر که واجب است مراعات کنید، باید به پیامبر خدا برسد. سنت متبعه است.

«فتُبنى على الرواية دون الدراية»؛ در قرائت اجتهاد و اینها فایده‌ای ندارد. حتماً باید مبتنی‌بر سماع باشد. **«فلا تجوز القراءة باللّحن»؛** اگر غلط بخوانید نمازتان باطل است**. «و لا بما وافق العربيّة»**؛ اگر طوری بخوانید که با عربیت موافق است اما طبق روایت نباشد و صرفاً طبق درایه باشد، نماز باطل است. لذا عشری که ایشان محکم گفتند «ی‌جُزی»، به این معنا است. یعنی این عشر متواتر است. این عشر مبتنی‌بر سماع است.

«و تجوز القراءة مع الموافقة لأحد القراءات السبع، بل العشر كما مرّ»؛ دوباره می‌گویند. فتوای محکم ایشان است. اصلاً احتیاط ندارند. لذا مرحوم سید در عروه اسمی از عشر نمی‌آورند. چون بحث‌ها ضعیف شده بود. سید فتوا دادند «ما وافق العربیه» کافی است و فرمودند «الاحوط» یعنی احوط ندبی. «الأحوط القراءة بإحدى القراءات السبعة»[2]؛ در متن عروه اصلاً اسمی از عشر نبرده بود.

شاگرد: این عبارات شاهد بر این است که قرآن زمان رسول الله است؟

استاد: نزد شیخ جعفر؟

شاگرد: بله.

استاد: بله، اصلاً خودشان توضیح دادند.

شاگرد: سنّة متبعة اعمّ است. قرآنیت را ثابت نمی‌کند. اینجا بحث از قرائت در نماز است. در نماز هم به عشر بسنده می‌کنیم.

استاد: چرا عشر؟

شاگرد: از این عبارات در نمی‌آید که همه اینها را قرآن بگیریم.

استاد: حرفی نیست. ان شاءالله فردا روی همین صحبت می‌کنیم.

شاگرد۲: مشهور که بوده. ایشان می‌فرمایند مشهور نزد امامیه.

استاد: اصلاً بیش از اینها است. ان شاء الله شواهدش را عرض می‌کنم. شیخ اینجا خیلی محکم وارد شده‌اند. الآن که منزل تشریف بردید فرائد را نگاه کنید. شیخ اعظم انصاری در دو جای فرائد همین را می‌آورند. می‌گویند بنابر مشهور که تواتر قرائات هست دو قرائت مثل دو آیه می‌شوند. یعنی همین جور یک اجتهاد کسی، حرف خدا شده؟! بعد هم شیخ فرمودند مشهور؛ «المشهور المدعی علیه الاجماع». می‌دانید این مشهور چه زمانی مشهور شده؟ «المدعی علیه الاجماع» که حتی قبل از محقق و صاحب ذخیره یک نفر خلاف اجماع نگفته‌اند. شما یک نفر را پیدا کنید. بله، شیخ اعظم و دیگران چرا پشتشان گرم است؟ شیخ می‌فرمایند «المشهور المدعی علیه الاجماع». چرا؟ چون فوری پشت سرش می‌فرمایند «انکر هذا الاجماع شیخ الطائفه فی التبیان». ما در جلسات مفصلی بحث کردیم که شیخ کجا این را انکار کرده‌اند؟! مهمترین بزنگاه بحث همین است. خب وقتی شیخ الطائفه انکار کند چه اجماعی می‌شود؟! چه کسی سبب شد که این کلام در کلمات بیایی که شیخ الطائفه مخالف هستند؟ صاحب حدائق بودند. مفصل بحث کردیم. ایشان آوردند و گفتند «کلامه صریح...». اما آشیخ جعفر اینطور نیست. در فضای فقه آنها می‌گویند قاعده اشتغال، برائت یقینی می‌خواهد. شما وقتی نماز می‌خوانید باید بتواند برای شما برائت یقینی بیاورد. از کجا می‌آورد؟!

شاگرد: «اقرئوا کما یقرء الناس». این محتملات هست.

استاد: خودشان می‌گویند وقتی محتملات آمد، برائت نمی‌تواند یقینی بشود. «اختلف فی العشر»، این برائت می‌آورد؟! شما بفرمایید.

شاگرد: «اقرئوا کما یقرء الناس» یک اصل است.

استاد: ببینید در قاعده اشتغال یقینی باید برائت یقینی باشد. علامه می‌فرمایید سبع متواتر است. بعضی از اصحابنا عشر را هم گفته‌اند. ولی چون عشر یقینی نیست، من قبول ندارم. قاعده را نگاه کنید؛ می‌گویند من قبول ندارم. یعنی سبع یقینی می‌آورد. بعد خود علامه می‌گویند؛ بلاریب اینها مسلمات مطالب ایشان است. خود صاحب حدائقی که در کردند، چه فرمودند؟

شاگرد: مقدمه اول کاشف الغطاء گویا دارند خودشان را نقض می‌کنند.

استاد: نه. فردا عرض می‌کنم.

---

[1] همان ۱۹۲

[2] العروه الوثقی و التعلیقات علیها، ج ۷، ص ۲۲۶

استاد مورد تأمل علامه عسکری به «ان هاذان لساحران»

مطلب دیگری را عرض کنم. مطلبی را فرستاده‌اند. از کتاب مرحوم آقای عسکری عبارتی را ارسال کرده‌اند. مطلب خوبی است. شما هر چه این مطالب را بیشتر بروید و برگردید برایتان بیشتر واضح می‌شود. من اشاره می‌کنم تا فردا. ایشان کتابی دارند. در نرم‌افزار مشکات هست. القرآن الکریم و روایات المدرستین. سه جلد است. چون احسان الهی ظهیر پاکستانی در کتاب الشیعه و القرآن ردّی مرحوم آقای صافی رد نوشته، فصل مفصلی از فصل الخطاب مرحوم نوری که هزار و پنجاه و خرده ای حدیث است را می‌آورد و بعد می‌گوید شما اینطور هستید. آقای عسکری در جلد سوم به اینها جواب داده‌اند. یک مبنایی که ایشان دارند، می‌گویند «و الرواية منتقلة». مبنای ایشان است. می‌گویند هر چه در شیعه روایت پیدا می‌کنید که از این سنخ روایات است، اینها «منتقلة من مدرسة الخلفاء الی مدرسة اهل البیت علیهم‌السلام». مبنای بحث ایشان این است.

فقط آن چه که می‌خواهم نگاه کنید، این است: ایشان در ذیل اینکه قرائت از اجتهاد است، می‌گویند از قراء سبعه خوانده: «انّ هذین لساحران». بعد می‌گویند اصلاً به گوش ثقیل است. اما وقتی می‌گویید «ان هاذان» خیلی راحت است. با گوش ملائم است. بعد از طبری نقل می‌کنند و می‌گویند ببینید طبری گفته همه قراء امصار و همه مسلمانان «انْ هاذان لساحران» خوانده‌اند. درحالی‌که این از متفردات حفص است. طبری خودش آورده است. آن چه که او می‌گوید همه مسلمانان می‌خوانند «ان هاذان لساحران» است. قرائت مشهور همین است. مرحوم طبرسی هم آورده‌اند. بعد می‌گویند فقط حفص آنطور خوانده است. حتی عاصم دو روایت دارد. روایت حفص از او «انْ هاذان» است. ابن کثیر هم «انْ هاذان» نخوانده است. فقط حفص خوانده است. ابن کثیر خوانده «انْ هاذانّ لساحران». ولی حفص خوانده «انْ هاذان لساحران». بعد می‌گویند همه مسلمانان تا زمان حضرت اینطور خوانده‌اند. درحالی‌که در مصحف که الف نبوده است. مصحف عثمان طه را نگاه کنید. الف ندارد. «هذن». ابوعمرو «هذین» خوانده، آنها «هاذان». ایشان آورده‌اند «قال الله تعالی ان هاذان لساحران» بعد می‌گویند و فی الروایه «انّ هذین». شما خودتان از طبری به تشدید نون نقل می‌کنید که «قرأ عامة قراء الامصار». آن وقت شما خودتان در عمرتان چند بار «انّ هاذان»؟!

شاگرد: مگر یکی از قراء «هذین» نخوانده است؟

استاد: یکی از قراء سبعه است. اصلاً طبری در تفسیرش از حفص نمی‌آورد. یعنی حفصی که الآن ما می‌خوانیم، طبری با او کار ندارد. یکی از بحث‌های مهم قرائات همین است.

والحمد لله رب العالمین